

توجه کنید که چگونه مرکز جمعیتی آسیا به سمت شرق (از تصویر ۲-۲ و ۲-۳) حرکت کرده است. ژاپن و کره که در نقشه‌ای پیشین اصلاً برایشان جمعیتی منظور نشده بود، اکنون بشدت با ازدحام دیده می‌شوند؛ در حقیقت بیشترین تراکم جمعیت در آسیا در این دو کشور وجود دارد، ژاپن ۳۰۰ نفر در هر کیلومتر مربع و کره ۲۲۵ نفر در هر کیلومتر مربع

تصویر ۲-۷ توزیع جمعیت در ۱۹۷۵ م.

سریع به چشم می‌خورد؛ این مرحله رشد، تثبیت مجدد موقعیت سیاسی - اجتماعی را به دنبال داشت. انتظار می‌رود که از هم اکنون تا پایان سده حاضر، فقط ۱۰٪ بر جمعیت ۱۱۲ میلیونی فعلی ژاپن افزوده شود و پس از آن میزان رشد تا صفر کاهش خواهد یافت. ژاپن و کره اکنون، چهارمین منطقه پرجمعیت را تشکیل می‌دهند. این منطقه مقام سومی را در حدود ۱۸۵۰ به منطقه جنوب شرقی آسیا واگذار کرده و احتمالاً بزودی گامی دیگر به پس می‌رود. زیرا خاور نزدیک با اختلاف کمی بلافاصله در مقام بعدی است و خیلی زود جلو خواهد افتاد. رتبه سومی منطقه جنوب شرقی آسیا دست نایافتنی می‌نماید. در تمامی عصر جدید رشد در این منطقه از بالاترین میزان در جهان برخوردار بوده است و جمعیت کنونی ۳۱۹ میلیونی آن بیش از مجموع جمعیت فعلی چهارمین منطقه (ژاپن و کره) و پنجمین منطقه (خاور نزدیک) است. بعلاوه این منطقه هنوز کاملاً مدرنیزه نشده است - مرحله‌ای که معمولاً با بالاترین میزان رشد در تمامی مناطق همراه است.

در مورد دو غول آسیا (چین و شبه قاره هند) نیز وضعیت بدین گونه است. به احتمال زیاد شبه قاره هند در حال حاضر از چین خاص^{۱۲} پر جمعیت تر است - ارقام تخمینی ما ۷۷۵ میلیون هندی را در برابر ۷۲۰ میلیون چینی نشان می دهد - گرچه جمعیت چین به سادگی می توانست با آن برابری کند و برخی تخمین ها آنها را جلوتر نشان می دهد. با وجود این، بی گمان می توان گفت که زاد و ولد هندیان بیشتر است و تا پایان این سده از نظر تعداد بیشتر خواهند بود (با تخمین ما ۱/۲۴۰/۰۰۰ نفر شبه قاره هند و ۱/۰۲۰/۰۰۰ نفر در چین خاص). این تخمین بدین معنا نیست که چین مقام خود را به عنوان بزرگترین واحد سیاسی جهان از دست خواهد داد، زیرا مناطق برون مرزی اش ۱۶۵ میلیون دیگر را به جمع کل جمهوری در سال ۲۰۰۰ میلادی خواهند افزود و انتظار می رود که تایوان با کمی بیش از ۲۰ میلیون نفر تا آن زمان مجدداً تحت کنترل سرزمین اصلی چین قرار گیرد. در پایان سده، جمهوری چین با این افزایش جمعیتی بالغ بر ۱۲۰۰ میلیون نفر خواهد داشت. در مقایسه، به جرأت می توان گفت که جمعیت ۱۲۴۰ میلیون نفری شبه قاره هند که بین هندوستان، پاکستان، بنگلادش، نپال و سریلانکا تقسیم می شود، جمعیت جمهوری هندوستان به تنهایی یقیناً بیش از ۱۰۰۰۰۰۰ نفر نخواهد بود.

بنا بر آنچه ذکر شد، دورنمای جمعیت آسیا، تیره است. قاره هند (باسابقه مقام سومی سنتی در جمع کل قاره) همچنان در فقر شدید باقی خواهد ماند، زیرا در این سرزمین، انفجار جمعیت در روستاها دیده می شود؛ به طوری که از رؤیاهای یک زندگی متفاوت خبر نیست. چینی ها، با نزدیک بودن به مقام سومی و برابری از لحاظ جمعیت روستایی، ممکن است قادر به برهم زدن این توازن فرضی باشند؛ چون دولت کمونیستی تشکیلات و سازمان اجتماعی برای انتقال مهارتها و نظرات جدید به روستایان راداراست. با وجود این، چین یقیناً تا آن اندازه صنعتی نشده است که بتواند در آنجا کاهش خود به خود را در میزان تولد انتظار داشت، آیا می توان انتظار داشت که روش چینیها موفقیت آمیز باشد؟ باید منتظر ماند و دید. مناطق برخوردار از لطف طبیعت خاور نزدیک با منابع عظیم نفتی، و جنوب شرقی آسیا که هنوز نسبتاً توسعه نیافته است آینده ای بالقوه روشنتر در پیش رو دارند که البته با میزان رشدی که جمعیت این دو منطقه را هر نسل دو برابر می کند، دستیابی به آن مبهم به نظر می رسد. فقط ژاپنی ها رشد جمعیت نگاری خود را واقعاً تحت کنترل گرفته اند و بخش کوچکی از جمعیت کل کنونی در منطقه را تشکیل می دهند.

آسیا ۱

خاور نزدیک ۶/۷۶۰/۰۰۰ کیلومتر مربع
۱-۱ بخش آسیایی ترکیه (آناتولی) ۷۵۰/۰۰۰ کیلومتر مربع

آناتولی یکی از مناطق جذب جمعیت در میان کشورهای خاور نزدیک است و همواره جمعیت آن نسبتاً زیاد بوده است. جمعیت آن از ۴۰۰۰۰ نفر در دوران میانه سنگی تا ۲۰۰/۰۰۰ نفر در اوایل دوران نوسنگی (هزاره ششم پیش از میلاد) افزایش یافت، سپس به حدود ۱/۵ میلیون نفر در دوره مس (۲۵۰۰ سال پیش از میلاد) و سه میلیون نفر در طول عصر کامل مفرغ رسید.

در این زمان (اواخر دومین هزاره پیش از میلاد)، موقعیت اجتماعی و سیاسی کاملاً روشن بود. در اکثر نقاط آناتولی، مردم از نیای هیتان^{۱۳} به شمار می‌آمدند و اتباع امپراتوری هیتی بودند؛ تنها استثنا یک چهارم منطقه شرقی بود (جایی که مردم در ماورای قفقاز با استقلال می‌زیستند، مردمی که امروز گرجیها گروهی از آنان هستند). این تصویر نسبتاً ساده تغییرهای ناگهانی عمده را که دلالت بر آغاز عصر آهن (حدود ۱۱۰۰ ق.م.) می‌کند، روشن نمی‌سازد. دو قوم جدید از اروپا آمدند، فریگیان^{۱۴} که از بستر گذشتند و به سمت فلات مرکزی پیش رفتند و یونانیان که از دریای اژه عبور کردند و در سواحل دریاهاى اژه و سیاه سکونت کردند. حدود ۵۰۰ ق.م.، احتمالاً ۲۵۰ هزار یونانی در طول خط ساحلی، ۳ میلیون فریگی و نئوهیتایی^{۱۵} (لیدیایی، کارتازها و غیره) در مناطق داخلی و ۷۵۰ هزار ارمنی (از خویشاوندان فریگیها) و اقوام ماورای قفقاز در کوهستانهای شرقی می‌زیستند که همه شیوه‌های بسیار متفاوتی را برای زندگی شان دنبال می‌کردند.

ایرانیان بر همه این اقوام تسلط نسبتاً ضعیفی داشتند: این چیرگی نخست از سوی مقدونیان، و سپس از رومیان به ارث رسید. اقوام آناتولی تنها در عهد رومیان واقعاً به آرامش دست یافتند و تقریباً نظیر هم زیستند. حدود سال ۲۰۰ میلادی که منطقه زیر لوای امپراتوری از تمام بهره‌های صلح سود می‌برد، حدود ۶ میلیون نفر چیرگی روم و میراث فرهنگی یونان را پذیرفتند. یک میلیون نفر که اکثراً در بلندیهای ارمنستان می‌زیستند، بطور متناوب به رُم و تخت جمشید، به عنوان موازنه سیاسی بین این قدرتهای بزرگ، رومی‌کردند.

رقم ۷ میلیون نفر نشانگر بالاترین حد از مجموعه‌ای از تفسیرهای جمعیت در طول ۱۵ سده بعد بود. رقم پایین‌تر تقریباً ۵ میلیون نفر بود. نخستین سقوط در نمودار، طی دوران بعدی انحطاط باستان به وقوع پیوست؛ سپس به دنبال افزایش در دوره حکومت بیزانس در نهمین و دهمین سده، دومین کاهش، بسیار بیشتر و ناگهانی‌تر به وجود آمد. در اوایل دهه ۱۰۴۰، اولین ترکها در مرزهای شرقی پدیدار شدند. حدود ۱۰۶۰ م.، ارمنی‌ها زیر فشار تاخت و تاز ترکها به غرب رشته کوه توروس^{۱۷} مهاجرت کردند و در ۱۰۷۱ شکست فجیع سپاه بیزانس در مالازکیرت^{۱۸} به دست آلب ارسلان، سلطان ترک، فلات آناتولی را برای سرازیر شدن قبایل ترک گشود. ظرف چند دهه رشد نموداری در آناتولی کاملاً تغییر کرد. فلات آناتولی به قلمرو ترکها و رشته کوه توروس به مأمن اعیان و اشراف ارمنی تبدیل شد در حالی که تنها غرب در سلطه دهقانان یونانی‌زبانی باقی ماند که امپراتوری را از پس بهرانهای زیادی در گذشته نظاره می‌کردند.

ورود ترکها به معنی کاهشی در جمعیت کل منطقه بود، زیرا روش زندگی چادرنشینی و دهقانی که نمونه زندگی ترکها در این زمان بود، نمی‌توانست تراکم جمعیتی بالایی را در حد کشاورزی حمایت کند. اما هنگامی که فتوحات ترکها تحت رهبری عثمانیها کامل شد، ترکها به مرور فواید برزگری را دریافتند. حدود اواسط سده چهاردهم انتقال به کشاورزی ثابت جایگاهی یافته بود و جمعیت یک بار دیگر به مرز ۷ میلیون نزدیک می‌شد. برای سومین و آخرین بار مجدداً کاهش رخ داد، این بار به واسطه بیماری طاعون، سپس در اواخر سده شانزدهم سقف ۷ میلیون سرانجام شکست.

نتیجه‌ای که حاصل می‌شود، نشانگر سیری قهقراپی است. رکود اقتصادی و فرهنگی در این زمان امپراتوری عثمانی را فلج کرد (حتی زمانی که سپاهیان عثمانی پیش می‌رفتند و مرزهای آن گسترده‌تر می‌شد). در سده‌های هفدهم، هجدهم و نوزدهم تنها رشد کندی به وجود آمد و جمعیت در حدود ۱۹۰۰ میلادی از ۱۳ میلیون فراتر نرفت.

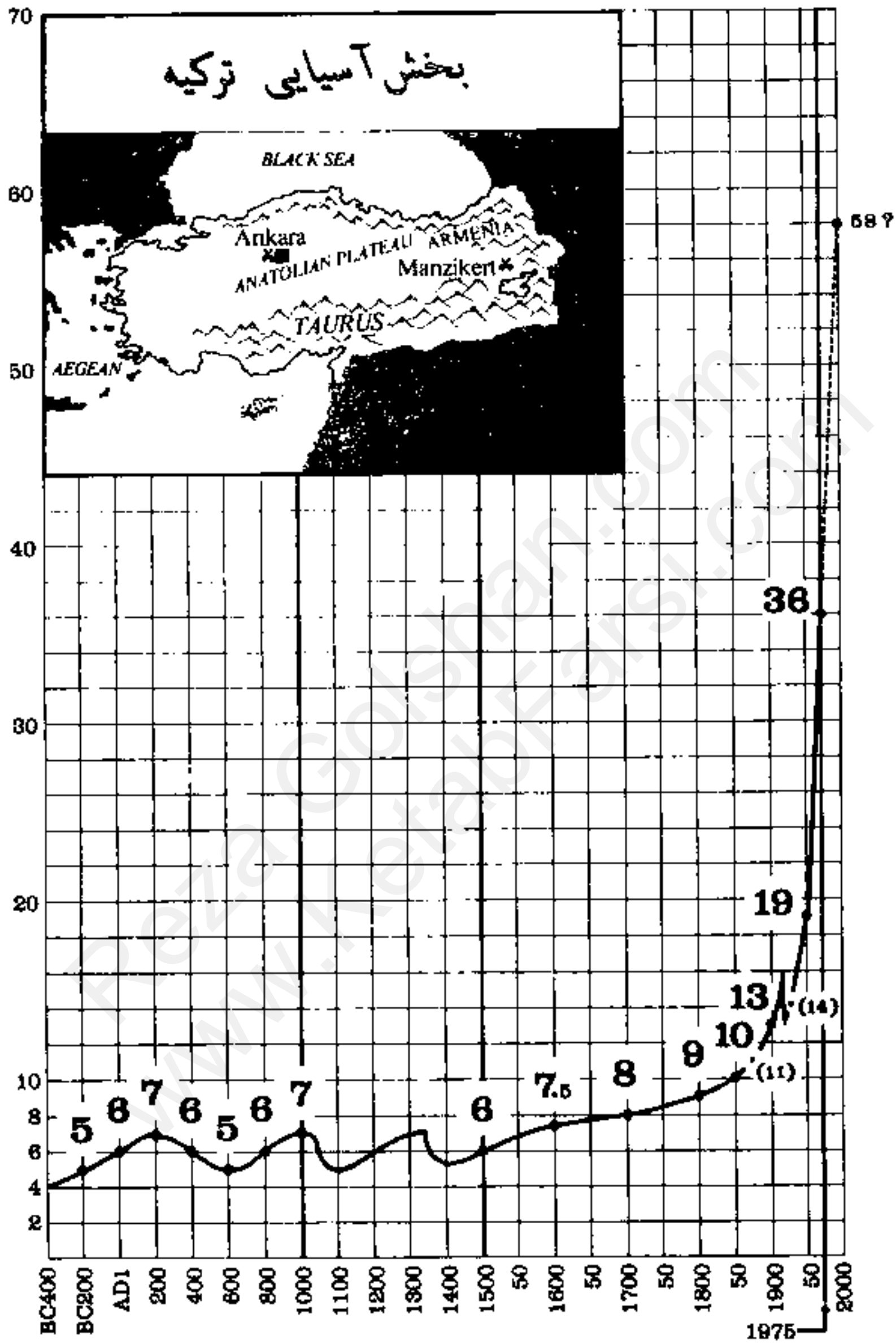
در خلال سده نوزدهم چاره‌های گوناگونی برای درمان «اروپای بیمار» پیشنهاد می‌شد؛ اقدام لازم سرانجام توسط انور پاشا و کمال آتاتورک طی جنگ جهانی اول و بلافاصله پس از آن انجام شد. انور پاشا به شکل عجیبی فرمانده موقتی نبود و رقم نسبتاً زیاد نیم میلیون تلفات جنگی ترک را می‌توان به ایده‌های مغرورانه او در لشکرکشی نسبت داد. او در مورد اقلیتها نیز نظر مساعدی نداشت. در سال ۱۹۱۵ کشتار میلیونی تمام جامعه ارمنی به دستور او صورت گرفت - نمونه‌ای بیرحمانه از آنچه دیکتاتوری در قرن بیستم می‌توانست انجام دهد. کمال که نقطه مقابل وی - از همه نظر - محسوب می‌شود، از شکست پیروزی آفرید و دستور اخراج تعداد زیادی از ۲ میلیون یونانی و ۲۵۰ هزار بلغاری که پیش از جنگ جهانی اول در ترکیه اروپایی و آسیایی می‌زیستند، به همان اندازه رفتاری انسانی تلقی شد که وقایعی نظیر این می‌تواند باشد. این دور رهبر با یکدیگر ترکیه امروز را ساختند؛ ملتی که مدتهای مدیدی نمونه‌ای از استبداد شرقی چند زبانه بود، اکنون از نظر ملی و مذهبی یکدست و گهگاه دمکراتیک است.

در ادامه سده بیستم ترکها صلح و آرامش را شناخته‌اند و به رشد بالایی از نظر تولید مثل رسیده‌اند. جمعیت آناتولی بین سالهای ۱۹۵۰ و ۱۹۷۵ تقریباً دو برابر شد؛ جمعیت کنونی ترکیه ۵۳ میلیون است و احتمالاً در سال ۲۰۰۰ به ۶۰ میلیون خواهد رسید.

امپراتوری عثمانی

اساس امپراتوری عثمانی - نیمه غربی آناتولی و نیمه جنوب شرقی کشورهای بالکان - ظرف سده چهاردهم توسط چهار سلطان نخستین با وحدت همه مناطق بنا شد. حدود ۱۴۰۲ م. جمعیت امپراتوری به بیش از ۶ میلیون رسید و جایگاه یک قدرت بزرگ را باز یافت. در همان سال تیمور لنگ بر این امپراتوری شکست سختی وارد کرد و نیمه آناتولی امپراتوری را به هرج و مرج کشاند.

بهبود اوضاع و منطقه‌ای که در این نبرد واحد - که به ریشخند بر روی پایتخت فعلی ترکیه، آنکارا، نهادند - از دست رفت، تمامی تلاشهای نسل بعدی عثمانی را صرف جبران آن کرد. اوضاع تا نیمه دوم سده پانزدهم تغییری نکرد، اما از آن پس پیشرفت آغاز شد. حدود ۱۵۰۰ م. امپراتوری به ایالتهای جدیدی در آسیا و اروپا دست یافت و جمعیت کل امپراتوری به حدود ۱۰ میلیون نفر رسید؛ پنجاه سال بعد افزایش ناگهانی در فعالیت نظامی علیه مجارستان، دولتهای هلال خصب و مصر پدید آمد که منجر به تسلیم شدن همه آنها به سپاهیان ترک شد. در واپسین سالهای سده شانزدهم، این امپراتوری بیشتر

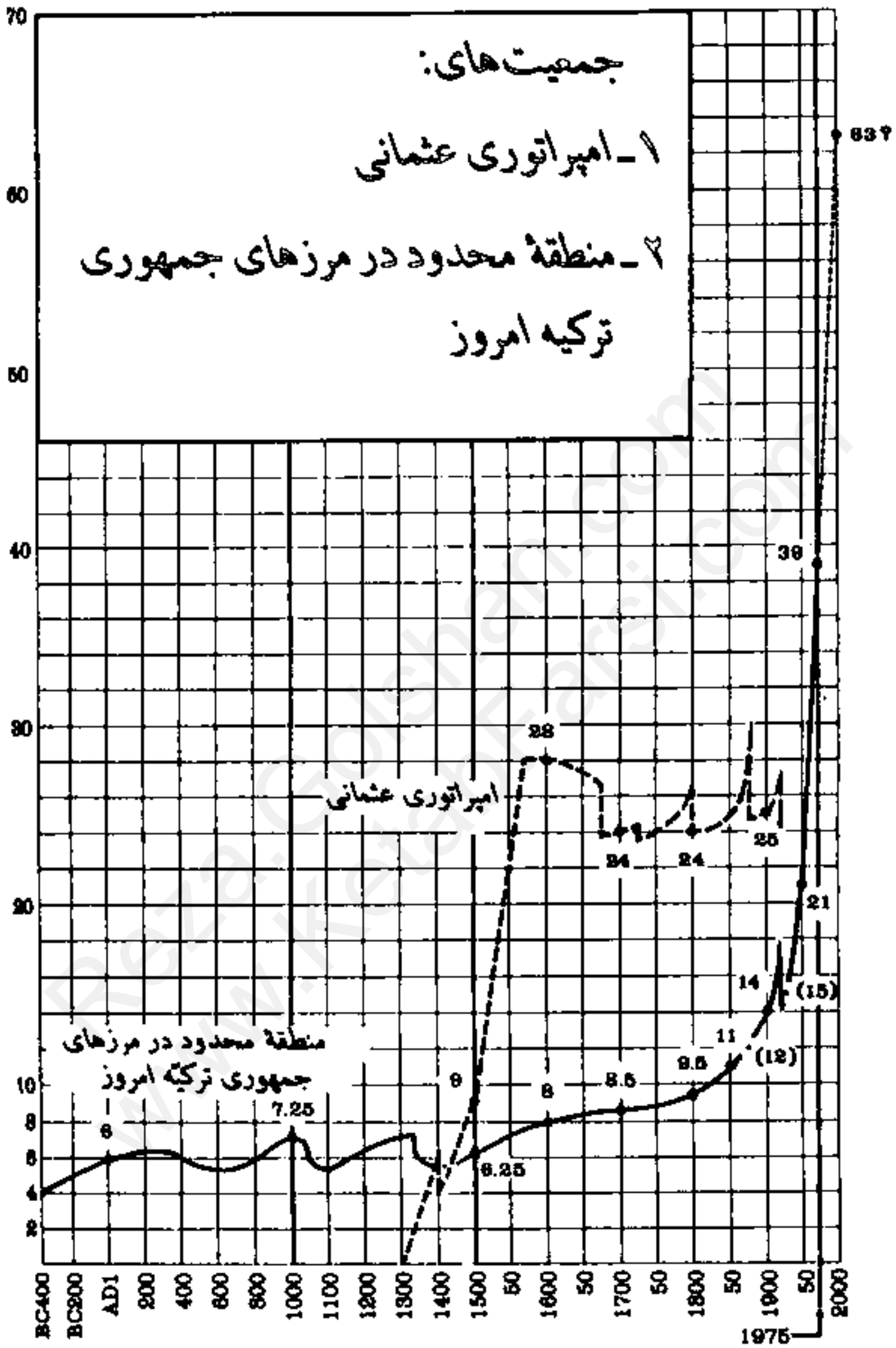


افریقای شمالی (منطقه‌ای ۸/۵ میلیونی زیر سلطه عثمانی)، بخش بزرگی از خاور نزدیک (۱۲ میلیون) و تقریباً همه کشورهای بالکان (۷/۵ میلیون) را در بر می‌گرفت و به بالاترین رقم دست یافت. فقط در پایان سده نوزدهم بود که جمعیت از مجموع ۲۸ میلیون فراتر رفت، یعنی هنگامی که افزایش رشد جمعیت، ویژگی روزگار نوین را که ارقام را سریعتر از کاسته شدن زمینهای خسارت دیده آنها بالا می‌برد، زیرا تاریخ امپراتوری عثمانی پس از ۱۶۰۰ گاهشی مستمر محسوب می‌شود. در ابتدا کاهش موضوعی داخلی بود، و جنبه‌ای از بحران عمومی کشورهای حاشیه مدیترانه در سده هفدهم به شمار می‌آمد. سپس استانهای مهم یکی پس از دیگری از کنترل قدرت مرکزی خارج شد - ایالت‌های مهم عبارتند از: مغرب حدود ۱۷۰۰ م.، مصر در ۱۸۰۰ و بخش زیادی از بالکان در طول سده نوزدهم. سرانجام در جنگهای ۱۳-۱۹۱۲ بالکان، بخش اروپایی ترکیه به ابعاد کوچک فعلی خود تحلیل رفت. امپراتوری با جمعیتی معادل ۲۴ میلیون نفر به جنگ اول جهانی وارد شد، جنگی که فاجعه‌ای محسوب می‌شود زیرا زمانی که جنگ با عدم حضور امپراتوری رو به اتمام بود، گریبانش را گرفت. نمودار دوم در صفحه ۱۸۶، جمعیت‌های منطقه را داخل مرزهای جمهوری ترکیه کنونی نشان می‌دهد، یعنی جمع کل جمعیت برای بخش اروپایی ترکیه (اروپا ۴-۵) و بخش آسیایی ترکیه.

منابع اولیه

تنها اطلاعات پذیرفتنی درباره جمعیت آناتولی در پیش از اسلام، در سنگ نبشته‌ای متعلق به پمپی *Pompey* وجود دارد. وی در این سنگ نبشته ادعا می‌کند که منطقه مورد تصرف، ۱۲/۱۸۳/۰۰۰ نفر جمعیت دارد. (این کتیبه توسط *Pliny the Elder* در *Natural History*، کتاب ۷، پاراگراف ۹۷ ثبت شده است). قفقاز، سوریه، فلسطین و نیز آناتولی - که نا محتمل به نظر می‌رسد جمعیتش بیش از ۷ یا ۸ میلیون نفر نسبت به ۱۲ میلیون نفر باشد - توسط پمپی اشغال شد. احتمالاً جمعیت واقعی آن ۱ میلیون و یا کمتر از این بوده است، زیرا شاید پمپی حتی به یک منطقه پهناورتر از آناتولی - که شامل مناطقی همچون کریمه می‌شود و او هیچ‌گاه بر آن دست نیافت، بلکه آن را رسماً مطیع خود ساخت - اشاره داشته باشد و نیز به این علت که فرماندهان پیروزمند تمایل داشتند مجموع جمعیت را بیشتر نشان دهند.

نخستین آگاهیهای سودمند آماری، در اسناد و مدارک بایگانی شده عثمانی، برجای مانده است. در حالی که این سرشماریها در سده پانزدهم آغاز شد، عثمانیها شمارشهای پی در پی تازه چاپ



شده‌ای دربارهٔ جمعیت مردان جوان انجام دادند. در این بین، دو بررسی توسط تاریخ نگاران جدید انجام شد که پژوهش دیرینه تر آن در ۱۵۷۵ تجدید چاپ شد که مجموع جمعیت را در حدود ۸ میلیون نفر نشان می‌دهد. پژوهش دیگر مربوط به سال ۱۷۳۱ است که به مجموع جمعیت در حدود ۱۰ میلیون نفر اشاره دارد. بی‌گمان دیگر پژوهشها در زمان خود انتشار خواهد یافت.

نخستین سرشماری ترکیه در دوران جدید در سال ۱۹۲۷ انجام گرفت. از ۱۹۳۷ سرشماریهای منظمی در هر چهار سال یک بار صورت گرفته است.

کتابشناسی

بلوخ *Beloch** جمعیت ۱۳ میلیون نفری را برای آناتولی روم تصور کرد - رقمی که بیانگر آن است که منطقه جدید ترکیه آسیای شامل ۱۶ میلیون نفر و یا بیشتر بوده است. راسل *Russell** به رقم قابل قبول تا ۸ میلیون نفر برای ۶۰۰ تا ۱۵۰۰ میلادی اشاره دارد. سرشماری تجدید چاپ شدهٔ مربوط به ۱۵۷۵ در عثمانی در: *M.A. Cook's Population Pressure in Rural Anatolia (1972)* عنوان شده است. تجدید چاپ مربوط به ۱۸۳۱ در تحقیق *Issawi* با عنوان:

Studies in the Economic History of the Middle East (ed.M.A. Cook, 1970, p. 397).

J.c.Dewdney موجود است. *Clark and Fisher** فصلی را دربارهٔ جمعیت ترکیه در سدهٔ بیستم

تهیه کرده است.

۲ - ۱ سوریه و لبنان ۲۰۰/۰۰۰ کیلومتر مربع

۲-۱ (الف) سوریه ۱۹۰/۰۰۰ کیلومتر مربع

۲-۱ (ب) لبنان ۱۰۰۰۰ کیلومتر مربع

سوریه و لبنان از نخستین کشورهای بودند که انقلاب کشاورزی و تأثیرات جمعیتی آن را تجربه کردند. در حدود ۵۰۰۰ ق.م. جمعیت این دو کشور به حدود ۱۰۰/۰۰۰ نفر رسید که افزایشی ۱۰ برابر نسبت به جمعیت دوره پارینه سنگی به شمار می‌آمد. در اواخر دوره نوسنگی در حدود ۳۰۰۰ ق.م. جمعیت به ۲۵۰/۰۰۰ نفر بالغ می‌شد.

در طول دو هزار سال بعد، برخی از دهکده‌های بزرگتر با رشد خود به شهرهایی تبدیل شدند و نامهایی که تا امروز معروف باقی ماندند - نظیر حلب،^۱ دمشق، صور^۲ و صیدا^۳ - در تاریخ به ثبت رسید. در حدود ۱۰۰۰ پیش از میلاد، شمار مردم سوریه به ۶۰۰/۰۰۰ نفر افزایش یافت: فنیقیان که لبنانیهای روزگار باستان به شمار می‌آمدند در آن هنگام بالغ بر ۲۰۰۰۰۰۰ نفر می‌شدند. روشهای بهینه کردن زندگی مادی همچنان پیشرفت می‌کرد.

بدبختانه هیچکدام از سوریان و فنیقیان هرگز واحدهای ثابت سیاسی در هیچ اندازه‌ای به وجود نیاوردند، و این ناکامی آنها را به جایگاهی، پایین تر در میان امپراتوریهای عمده خاور نزدیک کشاند. بین سده دهم و سده ششم پیش از میلاد آسوریها، بابلیهای عصر دوم و پارسها آمدند، مشاهده کردند و فتح کردند. سپس در ۳۳۳ ق.م. اسکندر کبیر به این سرزمین پای گذاشت. وی هیچ نقشه‌ای برای سوریه در سر نداشت، اما جانشینانش (سلوکیان) نقشه‌هایی در سر می‌پروراندند: پس از مرگ اسکندر، سوریه

استان مهم و در حد پایتخت امپراتوری بود که او بنا کرد. سوریه در زمان جانشینان او همچنان پایتخت بود، تا اینکه در برابر رم تسلیم شد.

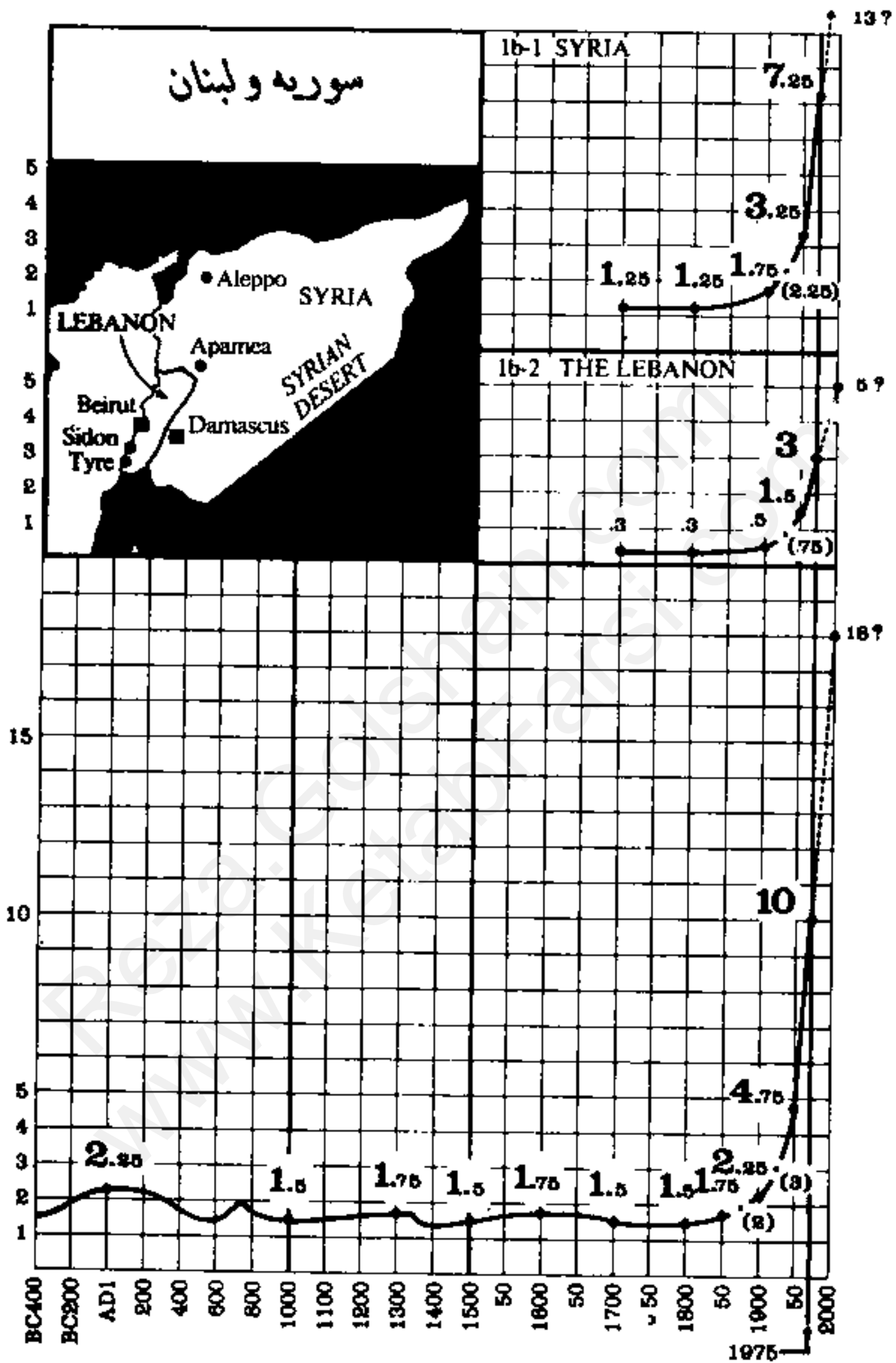
زمانی که اسکندر کبیر وارد منطقه شد، شمار سوریها و فنیقیان ۱/۵ میلیون نفر بود. سلوکیان مهاجرانی را به یونان آوردند - شاید ۱۰۰ هزار نفر - و اختلاط خون، عقاید و شور و شوق جدید در اداره مملکت رشدی ناگهانی در امور اقتصادی و افزایشی چشمگیر در جمعیت به همراه داشت. جمعیت به ۲ میلیون نفر رسید و گرچه کاهش اندکی در سالهای هرج و مرج (بین سقوط حکومت سلوکیان و اتحاد سوریه و لبنان در زمان امپراتوری رم) ایجاد شد، بلافاصله پس از آنکه نظم دوباره به این سرزمینها بازگشت، جمعیت مجدداً سیر صعودی گرفت. برای دو سده اول عصر امپراتوری، جمعیت کل منطقه حدود ۲/۲۵۰/۰۰۰ نفر بود که، با نسبت تقریبی ۴ به ۱ بین سوریها و فنیقیان تقسیم می‌شد.

این جمعیت برای این منطقه نقطه اوجی به شمار می‌آمد. منطقه از کاهش کلی اواخر دوره باستان بی نصیب نماند و زمانی که عربها این منطقه را به تصرف خود درآوردند (سده هفتم میلادی)، جمعیت آن تا کمتر از ۲ میلیون نفر کاهش یافت. در روزگار خلافت بنی امیه، پایتخت امپراتوری اعراب، دمشق بود و مالیاتها از سراسر امپراتوری (از اسپانیا تا سیستان) به سوریه سرازیر می‌شد. اما از آن پس خواسته‌های غیر معنوی کاهش یافت. زمانی که خلفا مرکز خلافت را به بغداد تغییر دادند، جمعیت منطقه سریعاً به ۱/۵ میلیون نفر کاهش یافت. این میزان تا ۸ سده بعد باقی ماند. صعودهای کندی در سده‌های ۱۳ و ۱۶ به وقوع پیوست، اما طاعون و ناتوانی امپراتوری عثمانی به سبب بوروکراسی شدید، این صعودها را نیز کمتر کرد. تنها در سالهای آغازین همین سده بود که جمعیت منطقه به بالاترین ارقام، نسبت به دوره باستان دست یافت.

میزان رشد فعلی در این منطقه بالاست. در لبنان، مهاجرتهای در خور توجهی موجب کاهش جمعیت گردید، حدود ۳۰۰/۰۰۰ لبنانی (اکثراً مسیحی) از اواخر سده نوزدهم کشور را (بیشتر به مقصد اروپای غربی و امریکا) ترک کردند، اما اکنون ۷ میلیون سوری و ۳ میلیون لبنانی در این منطقه زندگی می‌کنند و جمعیت این دو برای سال ۲۰۰۰ دست کم ۱۶ میلیون نفر پیش بینی می‌شود.

منابع اولیه و کتابشناسی

سرشماری مجزا، مربوط به بررسیهایی از زمان روم بر جای مانده است. بر مبنای سنگ نبشته‌ای (*Journal of Roman studies* 24, 1934, P.187 CILiii 6687)، منطقه آپامثا، در ۶ میلادی،



آسیا ۱-۲

/ جمعیت سوریه در ۱۹۹۰ م: ۱۱/۹۱۵/۰۰۰ نفر /

/ جمعیت لبنان در ۱۹۹۰ م: ۲/۹۲۰/۰۰۰ نفر /

۱۱۷۰۰۰ نفر جمعیت داشت. این سنگ نشسته از آنچه می‌پنداریم کمتر به ماکمک می‌گند، زیرا هر چند ما می‌دانیم رومیها منطقه را به ۳۵ و یا ۴۰ قسمت به مانند این چنین ناحیه‌هایی تقسیم کردند که به مجموع ۴ یا ۵ میلیون نفر اشاره دارد، همچنین ما می‌دانیم که آپامثا یکی از مهمترین شهرها در سوریه و لبنان محسوب می‌شد. در نتیجه، این احتمال وجود دارد که این شهر تعداد شهروند بیشتری نسبت به یک شهر متوسط در خود جای داده است و جمعیت سوریه کمتر از ۴ میلیون نفر بود. مجموع کلی که پمپی پیشنهاد می‌کند که به طور مستقیم سودمندتر است، به رقم ۳ یا ۴ میلیون نفر برای فلسطین واردن، علاوه بر سوریه و لبنان اشاره دارد، راسل* به رقم بالاتر از این دو عدد اشاره دارد و ما رقم پایینتر را اختیار کردیم. پیشنهاد ۶ میلیون بلوخ* بسیار زیاد به نظر می‌رسد.

در سده‌های حاکمیت عربها تقریباً شکافی در مجموع جمعیت وجود دارد. راسل (and note 30) (p. 101 table)، اطلاعاتی را درباره جمعیت شهرهای خاور نزدیک (Levant) کشورهای ساحل شرقی دریای مدیترانه، بویژه سوریه و لبنان / در سده ۱۲ میلادی گردآورده و این اطلاعات را مبنای تخمین جمعیت برای منطقه قرار داد. رقمی که وی سرانجام بدان دست یافت (۲/۷۰۰/۰۰۰ نفر برای مناطق ۱-۲، ۱-۳ مجموعاً) از نظر شیوه و اسلوب پذیرفتنی تر است. درحقیقت، ارقام ما برای دوران ۱۵۰۰-۱۰۰۰ به آمار وی شبیه است، به جز آنکه بالاترین رقم دوران پیش از طاعون تا تقریباً یک چهارم کمتر است. همچنین نگاه کنید به پولیاک *Poliak**. بین سالهای ۱۵۱۶ تا ۱۹۱۸ مناطق ۱-۲ و ۱-۳ تحت حاکمیت ترکان عثمانی قرار گرفت. در اسناد و مدارک بایگانی در استانبول، سابقه یک سرشماری از خانوارها در این مناطق که در پایان سده شانزدهم انجام گرفت، وجود دارد. مجموع آمار ایالتی توسط *O.L. Barken* در: *Studies in the Economic History of the Middle East* (ed. M.A. Cook, 1970, p. 171) منتشر شده است. این رقم برای مناطق ۱-۲ و ۱-۳ بیانگر وجود ۲۸۴۰۰۰ خانوار است که حتی با در نظر گرفتن پنج نفر در هر خانوار، مجموع جمعیت تنها ۱/۴۰۰/۰۰۰ نفر خواهد بود. این رقم به نظر می‌رسد که در دید ما بیش از ۵۰٪ کمتر است و لازم است که پیش از پذیرفتن اینکه موقعیت جمعیت نگاری به بدی این وضعیت باشد در انتظار چاپ گزارشهایی بیشتر همراه با سبکی کاملتر نشست.

جایگزینی ضعیف برای مدارک اولیه، نخستین تخمینهای معاصر غربی از اواخر سده هجدهم است که توسط *Charles Issawi* گرد آمده است (*the Economic History of the Middle East, 1960, P. 209*) این مدارک تنها به این علت که نظم وسیعی را بنیان نهادند، سودمند هستند. برای

سده بیستم تخمینهای دقیق قابل قبولی که توسط فرانسه انجام گرفته است و در مورد سوریه، آمار دو سرشماری را که در سالهای ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ برگزار شدند، در اختیار داریم. در لبنان هیچ گاه سرشماری عمومی برگزار نشده است. تلاشهایی برای برگزاری سرشماری در ۱۹۲۱، ۱۹۳۲، ۱۹۴۱، همگی در میان تنشهای قومی، بنیان گذارده شد و حکومت فعالانه مایل نبود در این باره اطلاعی داشته باشد. ارقام واقعی می توانست این توهم ضروری را که جمعیت دقیقاً به دو دست مسلمانان و مسیحیان تقسیم می شود، بر هم زند. احتمالاً تقسیم واقعی حدود ۶۰ به ۴۰ است.

۱ - ۳ فلسطین و اردن ۱۲۰/۰۰۰ کیلومتر مربع

- ۱-۳ (الف) فلسطین (نیمه جنوبی آن صحراست) ۳۰۰۰۰ کیلومتر مربع
۱-۳ (ب) اردن (بجز $\frac{۱}{۱۰}$ غربی، تمام آن صحراست) ۹۰۰۰۰ کیلومتر مربع

سرزمین سنگلاخی فلسطین و اردن بیش از چند هزار نفر را در دوران میانه سنگی پذیرا نبود و گرچه این منطقه از نخستین مناطقی بود که روشهای کشاورزی دوران نوسنگی در آنها پدیدار شد، شمار جمعیت آن در طول چند هزار سال همچنان پایین (از ۳۰۰۰۰ تا ۱۰۰/۰۰۰ نفر) بوده است. پس از ۱۵۰۰ ق.م. زندگی روستایی بیشتر ریشه گستراند؛ مصریان قانون و نظم را به منطقه آوردند و این سرزمین در روزهای اقتدار مصریان دارای ۲۵۰۰۰۰ نفر جمعیت بود که دو سوم آنها را فلسطینی‌ها تشکیل می‌دادند.

سقوط امپراتوری مصر در ۱۲۰۰ ق.م. فلسطین و اردن را بی دفاع رها کرد. فلسطینیها ساحل دریا را تصاحب کردند و در این حال فرزندان اسحاق (بنی اسرائیل) از صحرا وارد شدند. بر طبق عهد عتیق شمار اینان فزون بر ۲ میلیون نفر بود. رقم ۱۰۰۰۰۰ نفر بیشتر پذیرفتنی است، اما گرچه تعدادشان زیاد نبود، از قدرت و مقاومت زیادی برخوردار بودند. بسرعت زاد و ولد کردند و به دین یهود درآمدند، و با چنین موفقیت چشمگیری، در حدود ۸۰۰ ق.م. تقریباً نیمی از کل جمعیت منطقه را (چیزی حدود ۳۰۰/۰۰۰ از ۵۰۰/۰۰۰ سکنه) شامل می‌شدند.

جمعیتی با این تعداد گرچه برای حکومت بر فلسطین و اردن کفایت می‌کرد، برای تشکیل یک امپراتوری کافی نبود. در طول یک سده، بنی اسرائیل تحت فرمانروایی داوود و سلیمان، موفق شدند

ماورای توانایی جمعیت نگاری و سیاسی خود زندگی کنند. پس از آن حکومت تقسیم شد و بتدریج ضعیف شد و سرانجام سقوط کرد. ۱۰۰/۰۰۰ نفر یهودی توسط پادشاهان آشوری و کلدانی به بین النهرین تبعید شدند. در خور توجه است که ۴۰۰۰۰ نفر از نسل ساکنان یهود بین النهرین همچنان احساسات کافی نسبت به هویت یهودی خود را برای بازگشت حفظ کردند تا این که کوروش سرانجام صلح را در ۵۳۹ ق.م. در هلال خصیب به ارمغان آورد.

تصور می شود که جمعیت فلسطین و اردن برای سده های پس از حاکمیت صلح بدست کوروش تقریباً ثابت ماند. یونانیان جای پارسها را گرفتند و تنها در سده دوم پیش از میلاد یعنی زمانی که یونانیان به نوبه خود کنترل خود را بر این سرزمین از دست دادند، نشانه های از افزایش دوباره جمعیت در این منطقه دیده شد. حکومت جدید یهودی که در آن موقع به وجود آمده بود، جمعیتی دست کم برابر با بیشترین میزان جمعیت در دوران حکومت اسلاف داوود بود و حدوداً زمانی که رومیان به صحنه آمدند، به احتمال زیاد فلسطین و اردن پذیرای جمعیتی بیش از هر زمان دیگر (حدود ۶۰۰/۰۰۰ نفر) بود.

این جمعیت که برای بهره برداری از آسایش بیش از حد افزایش یافته بود، همچنان زیاد می شد. حدود سال اول میلادی جمعیت به ۸۰۰/۰۰۰ نفر رسید و مشکلات مهمی در شیوه زندگی اجتماعی یهودیان که به طور طبیعی سازمان یافته بودند پدید آمد. فرقه های سیاسی و مذهبی افراطی رو به افزایش گذاشت؛ زاهدان، متعصبان و مدعیان نجات قوم یهود برای مردم مشتاق موعظه می کردند. واکنش رومیان شدید بود. هرکس موعظه ای می کرد که به فتنه تعبیر می شد سرکوب می گردید و هنگامی که سرانجام نارضایتی به شورش منجر شد، سپاهیان روم با خشونت آنها فرونشاندند (۷۳-۶۶ میلادی). خونریزی برای این نسل و نسل بعد کافی بود، اما همان عوامل نارضایتی و شورش ادامه پیدا کرد و در ۱۳۲ میلادی دومین انفجار نارضایتی روی داد. این بار رومیان تصمیم گرفتند راه حل نهایی را برای مشکل یهودیان به اجرا در آورند. سربازان رومی راه خود را با کشتن هرکس که در سر راه خود می دیدند، هموار کردند. تاسیتوس^{۲۲} جمله ای در مورد هموطنان خود در این کشتار دارد: «آنها نهایت خشونت را به کار بردند و نام آنها صلح گذاردند.» زمانی که جنگ در سال ۱۳۵ میلادی رو به پایان بود، فلسطین به گورستانی تبدیل شده بود. تقریباً تمامی جمعیت یهود فرار کرده یا کشته شده بودند.

هادریان^{۲۳}، امپراتور رومی به جای یهودیان اقوام دیگری را در فلسطین مسکن داد. در حدود

۲۰۰ میلادی بهبودی نسبی پدید آمد و شاید مجموعاً ۵۰۰/۰۰۰ فلسطینی و اردنی با هم می‌زیستند. برای ۱۶ سده بعدی جمعیت منطقه کم و بیش بالغ بر همین تعداد بود. نقطه اوج این جمعیت ۶۰۰/۰۰۰ نفری در دوره‌های شدت پریهاهو (تحت حکومت خلفا در سده هشتم و جنگهای صلیبی در سده دوازدهم میلادی) به وقوع پیوست و در این بین رقم ۴۰۰/۰۰۰ متعلق به دوره‌های عقب رفتن عمومی جمعیتی (همزمان با سلطه بیزانس در اوایل سده هفتم) یعنی نیم سده پس از طاعون و افول جمعیتی عثمانی بود (حدود ۱۷۰۰ میلادی). اما فلسطین و اردن اصولاً دور از دسترس تحولاتی بود که سایر جهان را تغییر می‌داد.

طی سده نوزدهم نخستین نشانه‌های تغییر، مشاهده شد. جمعیت آرامی به ۷۵۰۰۰۰ نفر افزایش یافت. در اواسط سده بیستم هم سیاست و هم جمعیت منطقه به مرز انفجار رسید. ناگهان میلیونها نفر به داخل سرازیر شدند و یا به خارج تبعید شدند. آثار منفی وجود مکانهای مقدس یهودیان، مسیحیان و مسلمانان در یک شهر به‌طور ناگهانی آشکار شد.

از نظر جمعیت نگاری و از بعد سیاسی حقیقت حاکم در تاریخ امروز این سرزمین، استعمار دوباره فلسطین توسط یهودیان است. شمار یهودیان در سده‌های میانه کمتر از ۵۰۰۰ نفر بود، اما در سده نوزدهم جمعیت یهودیان به‌طور قابل توجهی شروع به افزایش کرد و از ۱۰۰۰۰ نفر در اوایل سده به ۷۰۰۰۰ نفر در پایان این سده رسید. در سرشماری ۱۹۲۲، تعداد یهودیان ۸۴۰۰۰ و در سرشماری ۱۹۳۱ تا ۱۷۵۰۰۰ نفر ثبت شده است، در حالی که دولت تازه تأسیس اسرائیل در ابتدای اعلام موجودیت (سال ۱۹۴۸) جمعیتی یهودی بالغ بر ۸۰۰/۰۰۰ داشت.

امروز تعداد یهودیان ۳ میلیون نفر بر آورد می‌شود. مهاجرت، عامل اصلی در این رشد محسوب می‌شود (با حدود ۷۰۰/۰۰۰ مهاجر که در طی ۵ سال نخست اعلام موجودیت اسرائیل وارد این کشور شدند). حدود ۱/۵ از مهاجرتهای بعد از سال ۱۹۴۸ به اسرائیل از اروپای شرقی و حدود ۱/۵ از آفریقای شمالی بوده است، و این درست نقطه مقابل مهاجران اولیه (قبل از ۱۹۴۸) است که اکثراً از شهروندان اروپای غربی و امریکای شمالی بودند.

با پیدایش اسرائیل، شمار اعراب فلسطینی (در مقایسه با افزایش یهودیان) کاهش نسبی نشان می‌دهد. البته در این کاهش اعراب فلسطینی که در دوران تبعید سرعت افزایش یافتند مورد نظر نیست. اینان ۱/۲۵۰/۰۰۰ نفر در ۱۹۴۸ بودند و امروزه ۳/۶۰۰/۰۰۰ نفر تخمین زده می‌شوند. از این تعداد ۴۰۰/۰۰۰ نفر در اسرائیل، ۱/۱۰۰/۰۰۰ نفر در باقیمانده فلسطین (که در زمان نگارش کتاب در اشغال

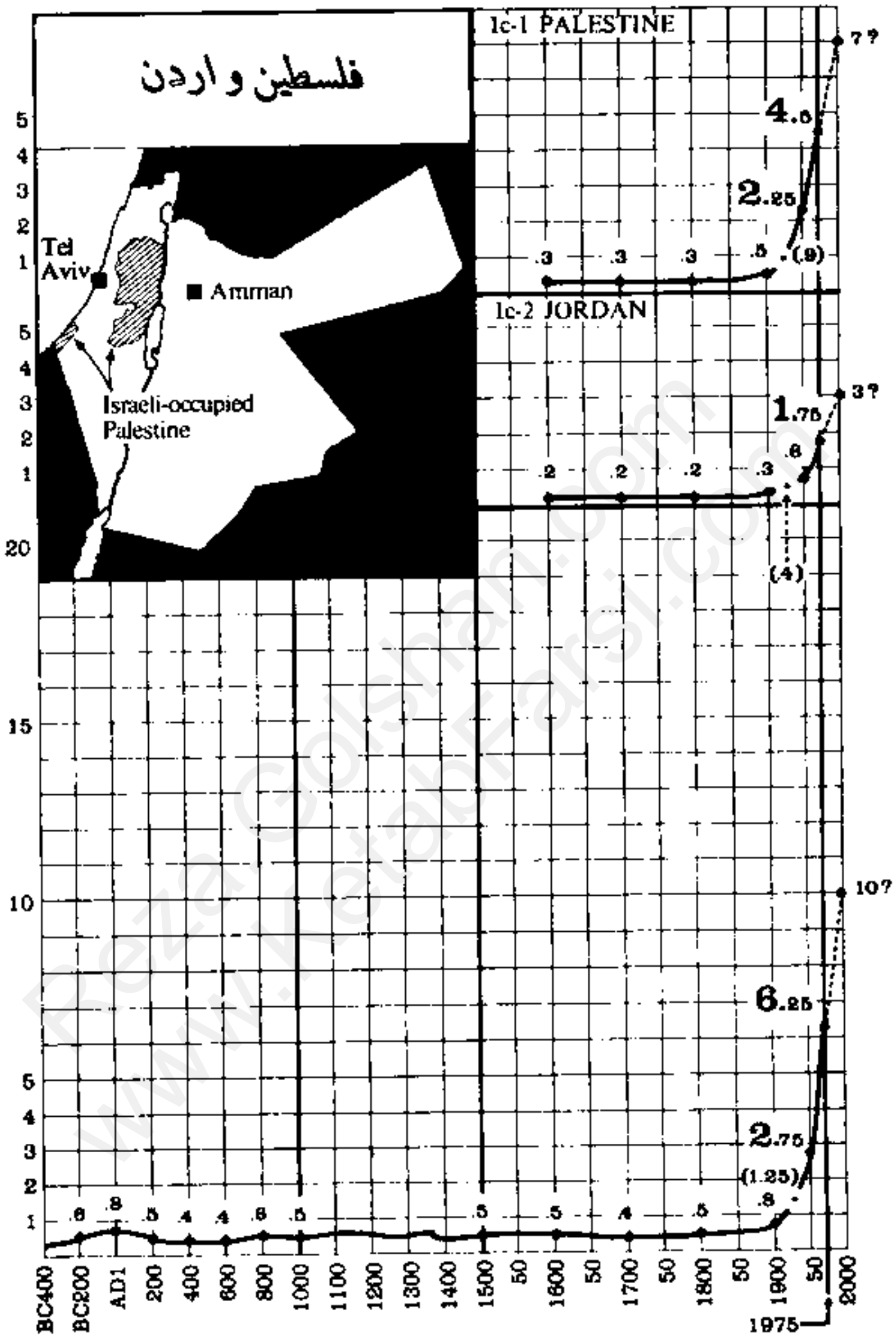
اسرائیل است) زندگی می‌کنند. یک میلیون نفر دیگر در اردن بسر می‌برند، جایی که فلسطینی‌ها در واقع اکثریت جمعیت کنونی ۱/۷۵۰/۰۰۰ نفری کشور را تشکیل می‌دهند. سایر فلسطینی‌ها در لبنان (۴۰۰/۰۰۰ نفر)، سوریه (۲۰۰/۰۰۰ نفر) و سایر نقاط جهان عرب (۵۰۰/۰۰۰ نفر) زندگی می‌کنند. وضعیت کنونی در منطقه ۱-۳ در جدول زیر آمده است:

اسرائیل	فلسطین اشغالی	سراسر فلسطین	اردن	جمع کل منطقه ۱-۳	یهودی	عرب	مجموع
۲۱/۰۰۰ کیلومتر مربع	۶۰۰۰ کیلومتر مربع	۲۷/۰۰۰ کیلومتر مربع	۹۰/۰۰۰ کیلومتر مربع	۱۱۷/۰۰۰ کیلومتر مربع	۳ میلیون	۴۰۰/۰۰۰	۳/۶ میلیون
					۳ میلیون	۱/۱ میلیون	۱/۱ میلیون
					۳ میلیون	۱/۵ میلیون	۴/۵ میلیون
					۳ میلیون	۱/۷۵ میلیون	۱/۷۵ میلیون
					۳ میلیون	۳/۲۵ میلیون	۶/۲۵ میلیون

منابع اولیه و کتابشناسی

نامه‌های العمارنه نشان می‌دهد که فلسطین و اردن در اواخر عصر مفرغ دارای جمعیت اندکی بودند. *W.F. Albright* مجموع جمعیت این دو را ۲۰۰/۰۰۰ نفر می‌داند *Cambridge Ancient History 3rd edn, Vol.2, part 2 (1975)* همچنین نگاه کنید به: *C.C. McCown* در *Journal of Biblical Literature 66 (1947)* می‌توان باور داشت که تا آغاز عصر آهن، مجموع جمعیت این دو کشور دو برابر شده بود، اما در صورتی که این زمینه تاریخی را در نظر بگیریم، آمارهای نخستین یهودیان در تورات - ۶۰۳۰۰۰ جوان مذکر در زمان مهاجرت بنی اسرائیل از مصر به کنعان (سفر اعداد ۱/۲۰۰/۰۰۰) و ۱/۲۰۰/۰۰۰ جوان مذکر در زمان داوود - باید، به عنوان ارقامی افسانه‌وار یا معجزه‌آمیز مطرح نشود. از سوی دیگر تعداد آنانی که از تبعید از بابل باز می‌گشتند، کاملاً باورکردنی است (نحمیا ۷، ۶۶). رقم ۴۲۳۶۰ نفر (با نادیده انگاشتن عدد تردیدآمیز گرد شده آن به ۵۰۰۰۰ نفر) می‌تواند در جلای وطن توده‌ای که توسط آشوریها و بابلیها انجام گرفت در نظر گرفته شود. متأسفانه نه این مسأله و نه نظریات یوسف فلاوی/مورخ یهودی، ۳۷ - ۱۰۰ م. / که تمام اعدادش انتخابی است، به‌طور واقعی کمکی در تعیین مجموع جمعیت این منطقه نمی‌کند.

درباره فلسطین و سوریه توسط بلوخ *Beloch* و راسل *Russell* بحث شده است. هیچ یک از این دو، آگاهیهای بیشتری ارائه نمی‌دهند، اما درباره آن چه وجود دارد نگاه کنید به: صص ۱۸۹ و ۱۹۰-۱



آسیا ۱ - ۳

/ جمعیت فلسطین اشغالی در ۱۹۹۰ م.: ۴/۵۷۰۰۰۰ نفر /
 / جمعیت اردن در ۱۹۹۰ م.: ۳/۱۴۰۰/۰۰۰ نفر /

اطلاعاتی دربارهٔ حکومت عثمانی در سدهٔ شانزدهم نیز در همانجا ارائه شده است، زیرا تقسیمهای ایالتی که توسط ترکها استفاده می‌شد، این امر را غیرممکن می‌سازد که اعدادی مجزا برای مناطق ۱-۲ و ۱-۳ ارائه کنیم. برای یک بررسی خوب دربارهٔ تمامی دوران اسلامی نگاه کنید به: *Poliak*.

دستیابی به اعداد قابل اعتماد، با سرشماریهایی با نظارت بریتانیاییها در فلسطین در ۱۹۲۲ و ۱۹۳۱ و نیز مجموعه‌هایی از تخمینها برای اردن توسط همانان، آغاز می‌شود. از زمان استقلال وضعیت بهتر شده است. مقامهای اسرائیلی، سرشماریهایی در ۱۹۴۸ و ۱۹۶۶ برگزار کردند، اردن شمارشی مقدماتی را در ۱۹۵۲ انجام داد و یک سرشماری مناسب را در ۱۹۶۱ ترتیب داد. شمارش اردنیه‌ها، ساحل غربی را نیز که در ۱۹۷۶ به اشغال در آمد و توسط همانها شمارش مجدد شد، در بر می‌گرفت.

۱-۴ شبه جزیره عربستان ۲/۹۵۰/۰۰۰ کیلومتر مربع

شبه جزیره عربستان اکنون شامل هشت کشور مستقل است که آنها را می‌توان در گروه‌های چهارگانه زیر جای داد:

۱-۴ (الف) سواحل خلیج فارس: شامل کویت، بحرین، قطر و امارت متحده عربی
۱۰۰۰۰۰ کیلومتر مربع

۱-۴ (ب) بخش داخلی: عربستان سعودی ۲/۱۵ کیلومتر مربع

۱-۴ (ج) بخش جنوبی: شامل جمهوری عربی یمن و جمهوری دموکراتیک خلق یمن (یمن شمالی و یمن جنوبی)^{۲۴} ۴۸۰۰۰۰ کیلومتر مربع

۱-۴ (د) بخش شرقی: عمان ۲۱۰۰۰۰ کیلومتر مربع

تا این اواخر جغرافیای این تقسیم‌بندی به‌طور کلی براساس شیوه زندگی ساکنان آن تعیین می‌شد. در سواحل خلیج فارس و عمان، مردم از راه دریا و استفاده از منابع آبی امرار معاش می‌کردند؛ در مناطق مرکزی (پوشیده از صحرا، استپ و واحه‌ها)^{۲۵} جمعیت اندک، پراکنده و چادرنشین هستند که هر چند گاه در مکانی رحل اقامت می‌گسترده‌اند، و در یمن (تنها بخش شبه جزیره با بارش باران کافی برای کشاورزی روستایی) جمعیتی نسبتاً بالا و حتی متراکم می‌زیستند که از طریق کشاورزی امرار معاش

می‌کردند. امروز زمین‌شناسی همانند جغرافیا با اهمیت است و میزان رشد در هر منطقه تا حد زیادی تحت تأثیر درآمدهای نفتی هنگفتی است که بطور نامساوی به داخل شبه جزیره سرازیر می‌شود.

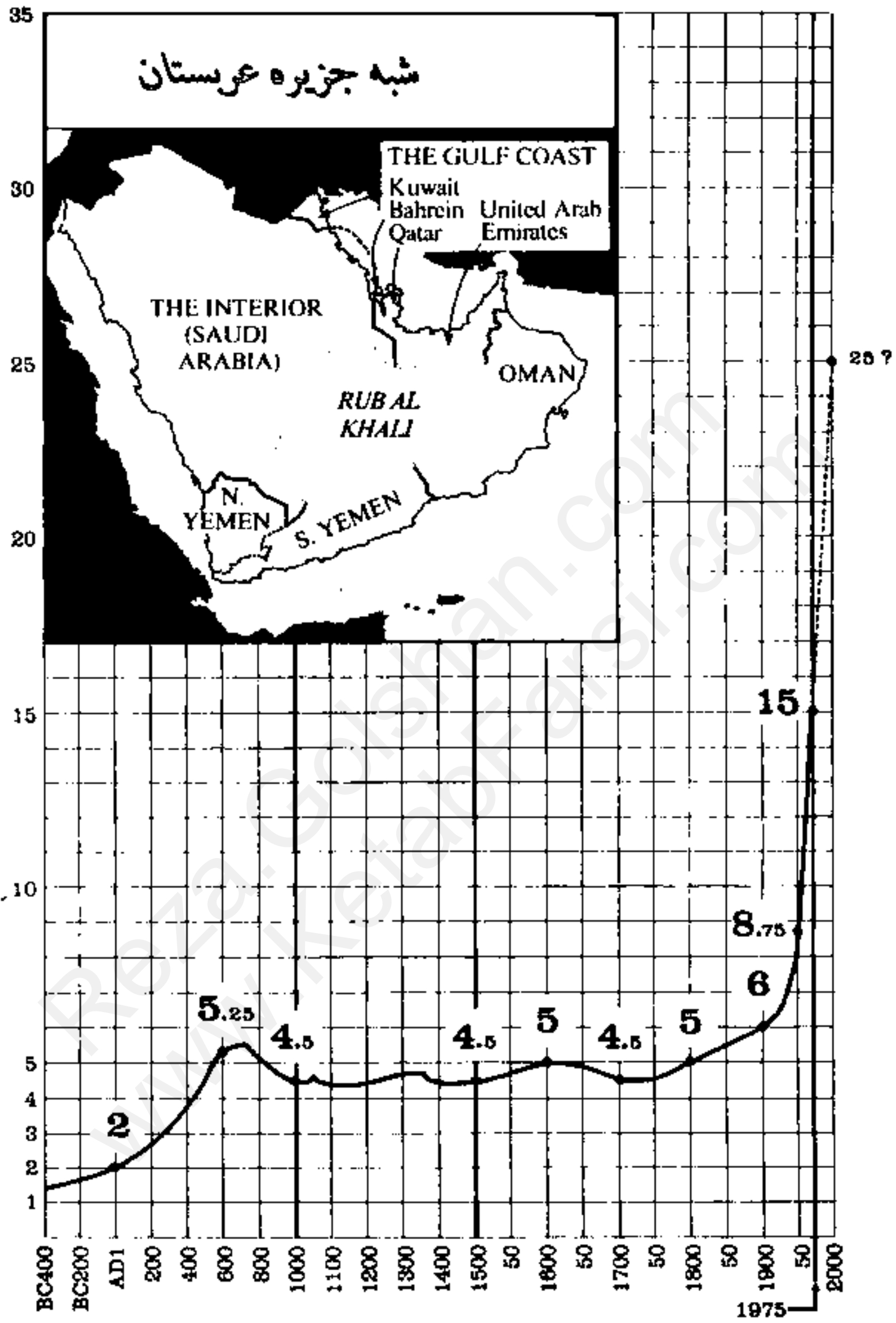
۱-۴ (الف) سواحل خلیج فارس

خلیج فارس، جایگاه قدیمی‌ترین مسیر رسمی تجاری جهان است. کشتیهایی که در ۲۰۰۰ ق.م. بین عراق و پاکستان آمد و شد می‌کردند، در بحرین توقیفی داشتند و اقوام ماهیگیری که اینجا و آنجا بسر می‌بردند موجب انتقال فرهنگ میانه‌سنگی به فرهنگی با رنگ کاملاً تجاری در همین اوان شدند. در ۲۰۰۰ ق.م. جمعیتی معادل ۲۵۰۰۰ نفر، در دوره‌های باستان ۵۰/۰۰۰ نفر و در حدود ۶۰۰ میلادی ۱۰۰/۰۰۰ نفر برای آن تخمین زده می‌شود. در ۱۹۰۰ م. جمعیت هنوز فقط ۲۰۰/۰۰۰ بود. از این پس کشف و استخراج منابع عظیم نفتی منطقه، تغییرات ناگهانی و چشمگیری را در تمامی جنبه‌های زندگی مردم خلیج سبب شد. بین ۱۹۵۰ و ۱۹۷۵ جمعیت سه برابر شد؛ و انتظار می‌رود که تا پایان این سده دست کم ۱۰۰٪ بر جمعیت کنونی افزوده شود*.

۱-۴ (ب) بخش داخلی

در داخل شبه جزیره عرب منطقه‌ای کاملاً خالی از سکنه وجود دارد. دریای شن به وسعت ۸۰۰۰۰۰ کیلومتر مربع که «ربع الخالی» نام دارد. در سایر مناطق داخلی زیست انسان همواره ممکن بوده است. در ابتدا گذران زندگی مردم با گردآوری غذا با اسلوبي ساده در واحه‌ها و شکار حیوانات در صحرا محدود بود؛ سرانجام این شیوه‌های زندگی جای خود را به کشاورزی سنجیده در واحه‌ها داد، و در مناطق نیمه صحرائی، دامپروری متکی به پرورش شتر جریان داشت. تا آنجا که به واحه‌ها مربوط می‌شود، در حدود ۵۰۰۰ ق.م. می‌توان انتقالی را در ظهور شیوه‌های نوسنگی در جایی دیگر در خاور نزدیک تصدیق کرد. تکامل دامپروری چادرنشینان مدتها بعد به وقوع پیوست، یعنی در هزارهٔ دوم پیش از میلاد بیشتر رشد جمعیت با این‌گونه پیشرفت‌ها مصادف بود. در نتیجه شمار جمعیت از ۱۰۰۰۰ نفر در ۵۰۰۰ ق.م. تا ۱۰۰/۰۰۰ در ۲۰۰۰ ق.م.، ۵۰۰/۰۰۰ نفر در ۱۰۰۰ ق.م. و ۱ میلیون نفر در سال اول میلادی افزایش یافت در زمان حضرت محمد (ص) جمعیت از مرز ۲ میلیون نفر گذشت که این رقم استفاده زیادی از منابع اولیه را می‌طلبید. بنابراین سپاهیان چادرنشین به خارج از مرزها یورش

* [جمعیت کشورهای سواحل خلیج فارس در ۱۹۹۰ م. بدین قرار است: کویت ۲/۰۹۵/۰۰۰ نفر، بحرین ۵۲۰/۰۰۰ نفر، قطر ۴۷۰/۰۰۰ نفر، امارات متحده ۲۱۶/۰۰۰ نفر]



بردند و بدین‌گونه امپراتوری اعراب را در روزگار میانه و جهان اسلام در این عصر به وجود آوردند. این فشار هرگز به میزان قبلی بازنگشت و جمعیت در سده‌های میانه و آغاز عصر جدید بین ۲ تا ۵/۲ میلیون نفر باقی ماند. حتی اکنون جمعیت کل عربستان از ۴ میلیون فراتر نمی‌رود. با این وجود، ثروتهای نفتی ۱/۵ میلیون خارجی (اکثرآکارگران یمنی) را به کشور جذب کرده است. بنابراین جمع کل کنونی رقم ۵/۵ میلیون نفر است. حد اکثر ۵۰۰ هزار نفر از این مردم هنوز چادرنشین هستند، در حالی که پیش از این چادرنشینان و ساکنان واحه‌ها، هرکدام ۵۰٪ جمعیت را تشکیل می‌دادند.

۱-۴ (ج) یمن

در مقایسه با سایر مناطق شبه جزیره، یمن از آب و هوای بهتری برخوردار است و بدین سبب جغرافی دانان ادوار باستان این سرزمین را «عربستان نیکیخت» و سایر مناطق را «عربستان غیر قابل کشت» می‌نامیدند. بدین ترتیب این سرزمین نسبتاً کوچک (کمی بیش از ۱۰٪ کل شبه جزیره) قادر بود غذای نیمی از جمعیت شبه جزیره را تأمین کند. این نسبت احتمالاً از روزگار ملکه سبا (در واپسین هزاره پیش از میلاد) و یا از زمان حاصلخیزی نسبی از ابتدای کشاورزی در یمن ثابت بود. بدین ترتیب اگر جمعیت یمن را نزدیک به ۱ میلیون نفر در روزگار باستان، کمی بیش از ۲ میلیون در عصر حضرت محمد (ص) و حدود ۳ میلیون در ۱۹۰۰ م. تخمین بزنیم، به خطا نرفته‌ایم. جمعیت کنونی یمن ۷ میلیون نفر است و این رقم اندکی کمتر از ۵۰٪ کل جمعیت شبه جزیره است. عامل کاهش این نسبت، مهاجرت زیاد است. یمن از نظر داشتن منابع نفتی، فقیر محسوب می‌شود. بطوری که هنوز هیچ منبع در خور توجه دیگری در این سرزمین کشف نشده است و بسیاری از مردان جوان (در حال حاضر بیش از ۱ میلیون نفر) در عربستان سعودی مشغول به کارند.

۱-۴ (د) عمان

جمعیت عمان به احتمال زیاد به نسبت ۵٪ از کل شبه جزیره بوده است. با وجود این، این نسبت در صورتی ثابت می‌ماند که دولت بتواند با کشف منابع نفتی در مقیاس سایر کشورهای ساحلی خلیج فارس اقدامی انجام دهد. در غیر این صورت احتمال آن که نسبت ۵٪ به آرامی کاهش یابد و به رقم ۱ میلیون نفر در پایان این سده برسد وجود دارد.

منابع اولیه و کتابشناسی

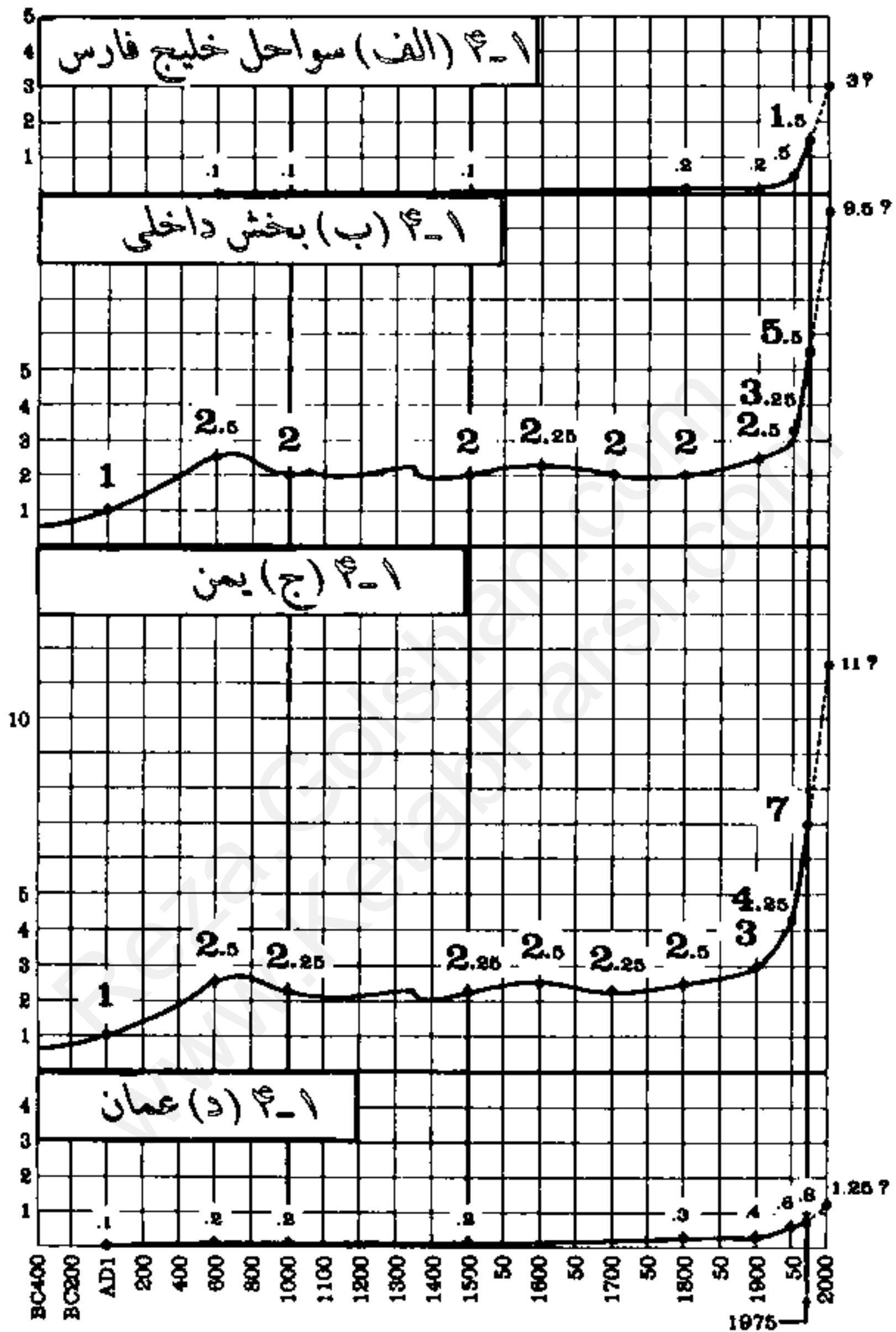
هیچ آگاهی‌های اولیه‌ای برای دوران پیش از سده کنونی وجود ندارد. درباره تخمین‌های جزئی جمعیت شبه جزیره در طول جنگ نخست جهانی نگاه کنید به جلد یک *Handbook of Arabia* توسط *Admiralty War Staff, Intelligence Division (London, 1916)* (از این به بعد به عنوان *AWS* از آن یاد خواهد شد) منتشر شده است. برای دوران بعد از جنگ دوم جهانی به *Fisher* و *Clark* مراجعه کنید. وضعیت جمعیت از زمان جنگ دوم جهانی را بدین ترتیب می‌توان خلاصه کرد:

کشورهای خلیج: امیرنشین بحرین نخستین سرشماری را در شبه جزیره به سال ۱۹۴۱ انجام داد (سرشماری‌هایی از آن به بعد در سالهای ۱۹۵۰، ۱۹۵۹، ۱۹۶۵، ۱۹۷۱ صورت گرفته است). در سال ۱۹۵۷ در کویت (سرشماری‌های مجددی در سالهای ۱۹۶۱، ۱۹۶۵، ۱۹۷۰ برگزار شد) و در سال ۱۹۶۸ در امارت متحده عربی و در سال ۱۹۷۰ در قطر سرشماری به عمل آمد. ارقام مربوط به تخمین‌های نیمه اول سده بیستم برای نخستین بار دقیق بود. لازم می‌نماید آمار ۲۵۰،۰۰۰ نفری *AWS* که با دانسته‌های کنونی ما متفاوت است - تا حدود ۱۰٪ کاهش یابد.

عربستان سعودی: مقام‌های سعودی دو سرشماری برگزار کرده‌اند، نخستین آن در سالهای ۱۹۶۲-۳ و دیگری در ۱۹۷۴. عدد به دست آمده از سرشماری اولی ۳/۳۰۰/۰۰۰ نفر بود که تقریباً نصف تخمین رسمی است. دولت سعی کرد که از انتشار آن جلوگیری به عمل آورد، اما این آمار انتشار یافت. در مورد سرشماری دوم آمار بهتر بود و هیچ ارقامی منتشر نشده است. ارقام رسمی هنوز هم بر مبنای طرح‌هایی از تخمین‌های پیش از سرشماری است. این رقم ۸/۷۵۰/۰۰۰ نفر است.

یمن: احتمالاً تخمین‌های بریتانیا برای یمن جنوبی در دهه ۱۹۵۰ دقیق و منطقی و تا حدی بر مبنای نظارت دولتی بود، هرچند نخستین سرشماری تنها پس از استقلال در سال ۱۹۷۳ انجام شد. نخستین سرشماری در یمن جنوبی، در اوایل ۱۹۷۵ برگزار شد.

عمان: هیچ سرشماری یا شمارشی در این کشور صورت نگرفته است. تخمین‌های نقل شده، به کندی از ۵۰۰/۰۰۰ نفر که توسط *AWS* پیشنهاد شده به رقم رسمی کنونی ۷۵۰،۰۰۰ نفر افزایش یافته است.



آسیا ۱-۴ (الف)، (ب)، (ج)، (د)

/ جمعیت عربستان در ۱۹۹۰ م.: ۱۳/۷۳۰/۰۰۰ نفر /

/ جمعیت یمن در ۱۹۹۰ م.: ۱۱/۳۸۲/۰۰۰ نفر /

/ جمعیت عمان در ۱۹۹۰ م.: ۱/۴۵۰/۰۰۰ نفر /

۱-۵ عراق ۴۴۰۰۰۰ کیلومتر مربع (حدود $\frac{۱}{۵}$ حاصلخیز)

شمال غربی عراق منطقه‌ای کوهستانی با بارندگی مفید برای کشاورزی است. سایر نقاط کشور به جز مناطقی که مستقیماً با دجله و فرات آبیاری می‌شود، بایر و غیرزراعتی است. شمال غربی، کردستان امروز، بخشی از منطقه‌ای است که کشاورزی برای اولین بار در آن انجام شد، در حالی که جنوب، سومر باستان جایگاه پیشرفت اجتماعی مهمی همانند شمال است. در جنوب برای نخستین بار روستاهای توسعه یافته به شهر تبدیل شدند. هر دو تحوّل با اهمیت شمال و جنوب، بر جمعیت عراق تأثیر بسزایی داشت. تحوّل نخستین، انقلاب نوسنگی، افزایش را کمتر از ۱۰۰۰۰ نفر تا بیش از ۱۰۰/۰۰۰ نفر موجب شد. با وجود این چون تغییر در تمام طول دوره‌ای طولانی از هزارهٔ هفتم تا پنجم پیش از میلاد ادامه داشت، بنابراین بهتر است از آن به جای انقلاب به تحوّل و تکامل تدریجی تعبیر کنیم. تحوّل دوم، انقلاب شهر نشینی، در مقایسه با تحوّل نخستین سریع و ناگهانی بود. طی سده‌های میانهٔ هزاره سوم، جمعیت سومر به ۵۰۰/۰۰۰ نفر افزایش یافت و همزمان روستاها به شهرها و شهرها به قدرتهای سیاسی منطقه تبدیل شدند.

سومریان در طول تاریخ جامعه‌های باستانی عراق، مهم‌ترین افراد محسوب می‌شدند، اما هرگز اکثریت را کسب نکردند. کشاورزان کردستان کوهستانی و چادرنشینان بیابانی به همان میزان مهم بودند. از نظر جمعیتی، کردستان از وضع استوارتری نسبت به سومر برخوردار بود. از ابتدا کشاورزی

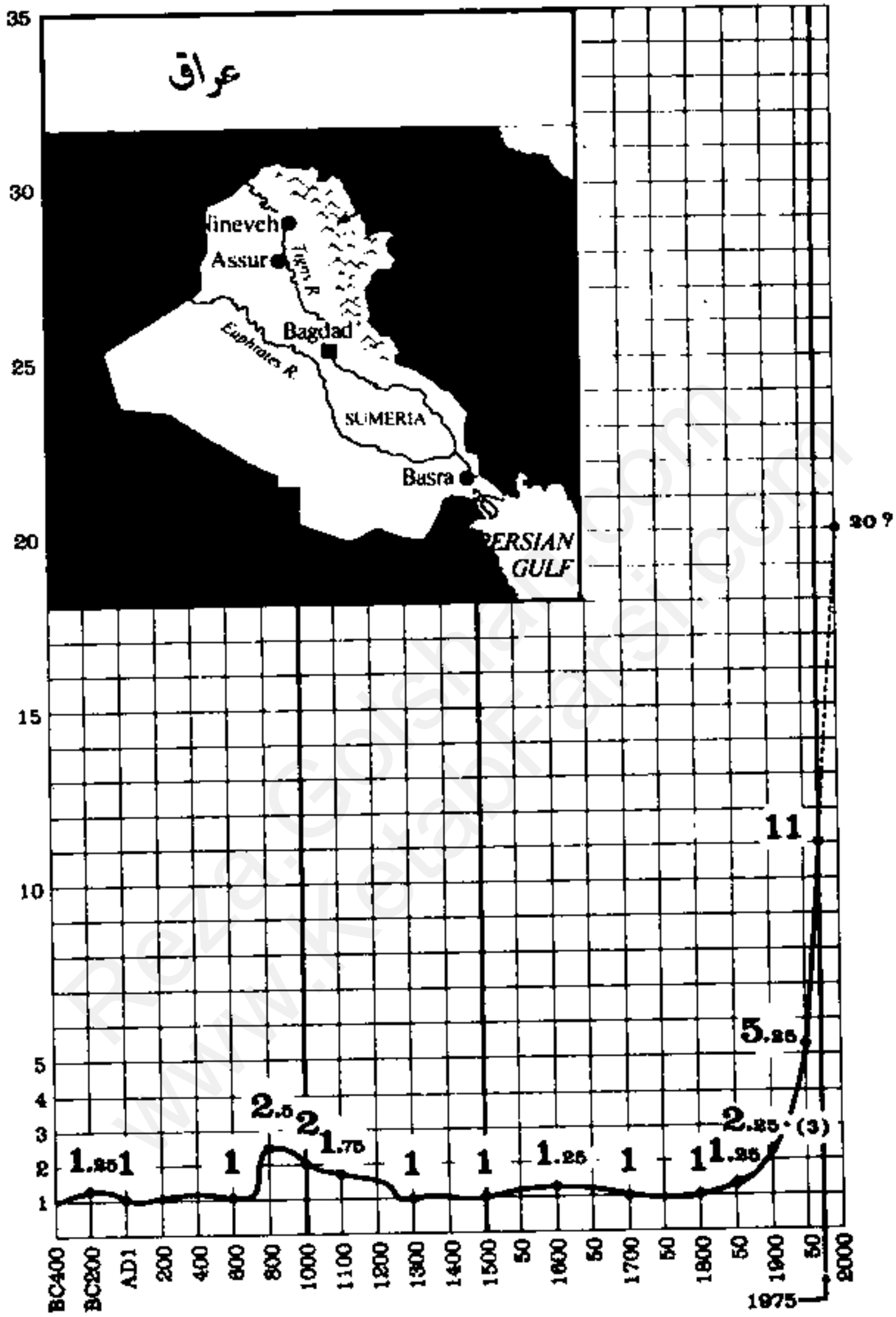
آبی در جنوب از سوی دشمنی تهدید می‌شد، آن دشمن نمک بود. سفره‌های آب زیرزمینی در جنوب عراق، شور است و از طرفی آنقدر به سطح زمین نزدیک است که با آبیاری بیش از حد و به علت بی‌احتیاطی آب به سطح ریشه‌ها می‌رسد. در این صورت، محصولات از بین می‌رود و مراتع بایر می‌شود، سرانجام منطقه خالی از سکنه می‌شود و فقط چادرنشینان می‌توانند در آنجا زیست کنند.

این مرحله سقوط جامعهٔ سومری را در هزارهٔ سوم پیش از میلاد روشن می‌کند. برخی معتقدند که هجوم چادرنشینان عموری^{۲۶} در آن عصر این نتیجه را اثبات می‌کند. البته تغییر دائمی نبود. دیری نپایید که مراتع به وضع اول بازگشت و چرخهٔ زندگی دوباره آغاز شد. این بهبود در ابتدا و دوباره در انتهای هزارهٔ دوم پیش از میلاد روی داد. با دلایل موجود افزایش جمعیت را می‌توان بین ۱ تا ۱/۲۵۰/۰۰۰ نفر در این دو مثال به یقین پنداشت، البته کاهشهایی تا ۷۵۰۰۰۰ و ۱ میلیون نفر در بین این دو زمان و پس از آن را می‌توان در نظر داشت.

در هزارهٔ اول پیش از میلاد افزایش ناگهانی به وقوع پیوست. تغییر سیاسی این افزایش جمعیت، ظهور امپراتوری آشور و پیدایش حکومتی شهرنشین در شمالی‌ترین نقطهٔ منطقهٔ قابل کشت بود. شمار آشوریان زیاد نبود (حداکثر چند ده هزار)، اما همانند امپراتوری روم همین تعداد کافی بود تا جهان را بدان صورت که خود می‌خواستند مسخر سازند. در حدود سدهٔ هفتم ق.م. دولت‌مردان آشوری در سراسر خاور نزدیک از مصر تا ایران استقرار یافته بودند. جریان مداوم اسرا و ماجراجویان به نینوا (پایتخت جدید) سرازیر شد و بدین صورت جمعیت کل عراق به بالاترین میزان خود (۲ میلیون نفر) رسید. فرجام این امپراتوری خوشایند نبود. تمام دشمنان کینه توز امپراتوری متحد شدند، نینوا را با خاک یکسان کردند (۶۱۲ ق.م.) و سرزمین آشور را به منطقه‌ای خالی از سکنه تبدیل کردند.

سده‌هایی باید می‌گذشت تا عراق دوباره به سعادت و جمعیت، در سطحی برابر با آنچه تحت فرمانروایی آشوریان بود، دست یابد. عراق به ایران ملحق شد و یکی از استانهای پادشاهیهای پیاپی ایران (هخامنشی، اشکانی، و ساسانی) به شمار می‌آمد. جمعیت عراق بین ۱/۰۰۰/۰۰۰ تا ۱/۲۵۰/۰۰۰ نفر در نوسان بود. سپس در سدهٔ هفتم میلادی، اعراب مسلمان عراق را فتح کردند و در سدهٔ هشتم خلفای عباسی این سرزمین را مرکز خلافت خود قرار دادند.

خلفای عباسی از مرکز جدید خلافتشان، بغداد، بر سراسر امپراتوری ۳۰ میلیونی فرمان می‌راندند. استان بغداد در سدهٔ نهم میلادی به بالاترین جمعیت (حدود ۲/۵ میلیون نفر) رسید و این عصر طلایی اسلام و عراق بود.



آسیا ۱ - ۵

/ جمعیت عراق در ۱۹۹۰ م. : ۱۷/۹۵۲/۰۰۰ نفر /

در سدهٔ دهم، یازدهم و دوازدهم مجدداً نیکروزی بتدریج زوال یافت. خلفای عباسی در سراسر خاور میانه مورد احترام بودند، اما خارج از عراق کسی از آنان فرمان نمی‌برد. بار دیگر دشمن دیرینه یعنی نمک، قابلیت کشت را در کشور کاست. زمانی که سپاهیان مشرک مغول به فرماندهی هولاکو خان به بغداد رسیدند، جمعیت عراق به غایت کاهش یافته بود. هولاکو با غارت پایتخت در ۱۲۵۸ میلادی بر حقارت ملی مهر تأیید زد. جمعیت تا ۱ میلیون نفر به سرعت کاستی گرفت. زیرا دوباره چادرنشینی، بر شیوهٔ زندگی حاکم شده بود. آنچه که پیش از آن شگفتی جهان اسلام به شمار می‌رفت، به ناحیه‌ای عقب مانده و فقر زده در دوران حکومت پادشاهی عثمانی تبدیل شد.

در مقابل، در سدهٔ بیستم چنان تعداد جمعیت رشد یافت که حتی برای خاور میانه استثنائی به شمار می‌آید. سیر صعودی در ۱۸۵۰ آغاز شد و جمعیت کمی پیش از سدهٔ نوزدهم به سطح ۲ میلیون و در اواخر دههٔ ۱۹۴۰ به ۵ میلیون نفر رسید. جمعیت کنونی عراق ۱۱ میلیون نفر است. از آنجا که مجموع جمعیت افزایش یافته است، در صد چادر نشینان کاهش پیدا کرده و از ۴۰٪ در سال ۱۸۵۰ به کمتر از ۵٪ در ۱۹۵۰ رسیده است؛ در حال حاضر فقط ۲٪ از مردم چادر نشین هستند.

منابع اولیه و کتابشناسی

تنها مبنا برای تخمینهای جمعیت عراق باستان، توسط مطالعات شهری و تخمینهای روستایی فراهم آمده است. برای دستیابی به میزان جمعیت شهرهای بین النهرین باستان نگاه کنید به:

Cambridge Ancient History, 3rd edn, Vol, I, part 1 (1970), P.332, H. Frankfort, Kingship and the Gods (1965) and David Oates Studies in the Ancient History of North Iraq (1968).

برای اطلاع از تخمینهای روستایی به:

Braidwood and Reed (Cold Spring Harbour Symposium on Quantitative, P.191 .

Biology XXII (1957) مراجعه کنید. این ده پژوهشگر، رقم ۵۰۰/۰۰۰ نفر را برای سومر در ۲۵۰۰

ق.م. بر پایهٔ تخمین تراکم جمعیت روستایی ۱۵ نفر در هر کیلومتر مربع پیشنهاد کرده‌اند. این تخمین با جمعیت کل عراق به میزان ۷۵۰/۰۰۰ نفر همسازی دارد.

هیچ کس جز راسل*، تلاشی در انجام تخمینهای منطقی بین این رقم برای سال ۲۵۰۰ ق.م. و یک

تخمین ۱ میلیون نفری برای سال ۱۸۰۰ م. که توسط *Bonne** پیشنهاد شده نکرده است. اعداد